

به یاد ابوالقاسم داروغه کاظم (کامران داروغه)



آمدن ۱۳۳۱ تهران  
رفتن ۱۳۸۶/۱/۱۴ تهران  
سیدعلیرضامیرخلی نقی

زندگی و هنر  
شهر کامران انسانی  
زندگی و هنر  
شهر کامران انسانی

○ کامران داروغه نیز مانند چند تن دیگر از هنرمندان بااستعدادی که در دهه ۱۳۴۰ تجربه‌های هنری خود را به اجتماع ارائه کردند، در سکوت و انزوا جهان را بدرد گرفت. بیست و چند سالی می‌شد که دیگر فعالیتی نداشت، نه کنسرتی می‌داد و نه نواری پیر می‌کرد. اهل تعلیم دادن حرفه‌ای هم نبود و صدای سازش برای گوشه‌های اهل موسیقی در سالهای بعد از انقلاب، نامش را تداعی نمی‌کند. حالتهای دلنشینی که در اجرای رنگها و ضریبهای مخصوص کمانچه (به‌خصوص با الهام از شیوه‌های مطربی اصیل و قدیمی) از آرشه ویولن و به‌خصوص کمانچه او شنیده می‌شود، شنونده حساس را کنجکاو می‌کند و وقتی نام او را - او را که دیگر بین ما نیست - می‌شنود، از دیگرانش می‌پرسد و تازه درمی‌یابد که درباره او هیچ نمی‌داند. در این چند سال، تنها حبیب‌الله نصیری فر بود که همت کرد و کتابی سراغی از او گرفت (کتاب مردان موسیقی سنتی و نوین ایران، ج ۱، ص ۱۴۲ - ۱۴۶) که در نوشتن این یادداشت از همان منبع استفاده شده است.

**داروغه در سالهای دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شهرتی فراوان داشت، اما در فضای موسیقی بعد از انقلاب، کار نکرد.** بحث در این مورد نه در صلاحیت و نه مورد علاقه نویسنده است. تنها مطلب قابل ابراز، تأسفی است که از فقدان هنرمندی چون او در صحنه‌ها و استودیوها می‌توان داشت.

ابوالقاسم داروغه کاظم با نام هنری کامران داروغه، از دوازده سالگی موسیقی را شروع کرد. به تشویق پدر که با موسیقیدانهای معتبر تهران آشنا شد. یک سال در هنرستان عالی موسیقی ماند، اما از آنجا که موسیقی کلاسیک و ویولن کلاسیک را دوست نداشت بالاخره آنجا را رها کرد. به وساطت دوست پدرش، زنده‌یاد علی محمد خادم میثاق به هنرستان موسیقی ملی راهنمایی شد. زنده‌نام استاد روح‌الله خالقی که استعداد داروغه نوخیز را به دیده تردید می‌نگریست، از او تعهد کتبی گرفت که اگر در آن سال تحصیلی موفقیتی نداشته باشد، از هنرستان اخراج شود. در هنرستان کمانچه تدریس نمی‌شد. ساز اصلی، ویولن بود و معلم او، روانشاد حسین علی ملاح، ادیب و پژوهنده و نوازنده‌ای بود که ابوالحسن صبا، حسین یاحقی و علی نقی وزیری استادانش بودند. روش نوازندگی ملاح، که متأسفانه نمونه‌های قابل توجهی از آن به‌ر دسترس نیست، ظریف و روان و «خوانا» بود. و البته مقلدینی هم دارد که در غیاب آثار او، لحنها و ابداعات او را به عنوان سبک شخصی خود معرفی می‌کنند. اما داروغه همواره مانند شاگردی حق شناس از زحمات فراوان ملاح برای او یاد می‌کرد و خود را مدیون او می‌دانست.

○ ساز اصلی داروغه، ویولن بود، اما بعد از اینکه تجربه نوازندگی زنده‌یاد استادالله ملک را روی کمانچه شنید، شیفته صدای این ساز شد و سه ماه نزد ملک آموزش دید. کمانچه در آن سالها فراموش شده بود. تنها اصغر بهاری و جنتین یاحقی، دو موسیقیدان حرفه‌ای بودند که به کمانچه‌نوازی و فن حقیقی اجرای آن تسلط داشتند. بیش از چهل سال بود که ویولن، ساز اصلی و محوری موسیقی شهری ایران تلقی می‌شد و گرایش موسیقیدانان عموز جدید به کارآرکستری و تشکیل گروههای مختلف، و علل دیگری که گفتن آن در یادداشتی دیگر است، این ساز را بیش از هر ساز دیگری مورد توجه و محبوبیت قرار داده بود. به طوری که تقریباً تمام نوازندگان جوانی که در سالهای ۱۳۳۰ - ۱۳۵۰ کمانچه می‌نواختند، نوازندگی را از ویولن شروع کرده بودند، نه از کمانچه. بدیهی است که به این ترتیب بسیاری از مختصات هنر نوازندگی کمانچه فراموش می‌شد و بسیاری از حالتهایی که جدید و

متناسب با نیازهای موسیقی روز بود از ویولن به این ساز انتقال می‌یافت. البته بسیاری از این جوانان در سالهای بعد بیشتر به کمانچه‌نوازی شهره شدند و اعتبار یافتند، اما در نواختن هر دو ساز تسلط داشتند: از جمله، استاد داود گنجهای هنرمند نکته‌دان و معلم توانمندی که از دوستان و هم‌دوره‌های داروغه است.

○ کامران داروغه از اولین ورودیها به گروه موسیقی دانشکده هنرهای زیبا (دانشگاه تهران) بود. تعدادی از هم‌دوره‌های او نیز به این دانشکده آمدند، ولی کارشان را ادامه ندادند (نظیر اسدالله ملک) ولی او دوره تحصیل را به پایان برد و رساله‌اش را درباره موضوعی قابل توجه ریتمهای زورخانه و با همکاری هنرمند ارجمند، استاد محمد اسماعیلی نوشت که قسمتی از آن نزد نگارنده نگهداری شده است. داروغه در دانشگاه از درسهای استادانی مثل نورعلی برومند و اصغر بهاری استفاده کرد. از سال ۱۳۴۵ به رادیو رفت و به توصیه استاد ملاح که در شوراهای موسیقی رادیو صاحب جایگاه و احترامی بود، به برنامه گلها وارد شد. دوره اوج او نیز ده سال ۱۳۴۵ - ۱۳۵۵ است. در این دوره، تک‌نوازیهای بارزش و شنیدنی از هنر کمانچه‌نوازی او ضبط شده است. همچنین کنسرتهای فراوانی به نفع امور خیریه و مؤسسات فرهنگی برگزار و برای نواختن موسیقی ایرانی و معرفی کمانچه به موسیقیدانان دنیا به کشورهای مختلف سفر کرد. گاهی آهنگ هم می‌ساخت، ولی آهنگهایش چندان معرفی نشده‌اند.

او یادداشت‌هایی هم برای آموختن کمانچه نوشته است که می‌توانست کتبی معتبر باشد، ولی با مرگ او معلوم نیست تکلیف آن یادداشتها چه شده است.

○ نوای نرم و باحالت آرشه داروغه در برنامه‌های تک‌نوازان در رادیو، اصالت روش و احساسات شخصی او را معرفی می‌کند. داروغه غیر از موسیقی کلاسیک ایرانی، فوت و فن‌های موسیقی مطربی قدیم را هم خوب می‌شناخت و گاه به تفنن قطعاتی در آن مایه‌ها می‌نواخت. اجراهای او در جشن هنر شیراز (۱۳۵۶ - ۱۳۴۷) اگر روشن و سالم ضبط شده باشند، هنر او را گواهی می‌کنند. اگر دستاوتش مجموعه‌های برگزیده از ضریبهای او را که با کمانچه نواخته، جمع‌آوری و منتشر کنند، کاری شایسته برای آن مرد هنرمند که در بهار اسما به خاموشی از بین ما رفت، انجام دادند.

○ کامران داروغه، هنرمندی به تمام معنی شریف و پاک‌نهاد و خوش‌قلب بود. هنرمندانی چون داود گنجهای و منصور نریمان که با او آشنایی نزدیک داشته‌اند بهتر می‌توانند صفات انسانی او را وصف کنند. از خانواده‌های اعیان برخاسته بود و خوشبختانه احتیاج مالی نداشت که مجبور باشد به خاطر آن هر کاری را قبول کند. در اجرا و آموزش هم قصد انتفاعی نداشت و از آفات مادی‌گرایی مهلکی که فضای موسیقی و موسیقیدان ایرانی را آلوده کرده است، دور بود.

آفت زندگی او، دلسردی عمیق از هنر و واقع‌بینی اغراق‌شده‌ای بود که سبب شد سالهای سال دست به ساز نزنند و از جریان طبیعی حرکت زندگی و کار دور بمانند. انزوای وی اگر در ابتدا اسباب سلامت مشی هنری او بود، خیلی زود به آفت زندگی و کوتاه کردن عمر او تبدیل شد. روایت مرگ دردناک او را باید از قلم دوستدار جوانش خانم فروغ بهمن‌پور خواند. اگر نوشته باشد، و روایت زندگی پیر از معصومیت و اندوه او را دوست هم‌قلم و هم‌رد، آقای علیرضا پورامید عزیز، اگر بنویسد، روانش شاد و در آرامش باد.

# یادایمی که کلمرانی داشتیم



علیرضا پورامید

دوره یکصد و پنجاه سال اخیر (از ۱۲۳۰ تا امروز) در بین تمام سالهای ۸۰ قرن تاریخ آکنده از مهاجرت و پراکندگی و یا قوام و استقرار قوم پارسی و بیست و پنج قرن تاریخ مدون و قابل استناد ایران زمین، از هر منظر و حیث و نیز با هر نگاه و نگرش

یک استثناست. دورانی که حتی در تاریخ تمدن بشری نیز به لحاظ حدوث وقایع و حوادث و نیز زایش و تولد نخبگان و نوایغ و اختراعات و اکتشافات و... نمی‌توان دورانی را مشابه و همسنگ با آن سراغ کرد و جست.

در اینجا هدف نگارنده این نیست که به بیان و شرح علل و عوامل این ویژگی پرداخته و که البته به اختصار در یادداشت دیگری بدانها اشاره کرده‌ام (فصلنامه موزه شماره ۳۱).

در بین این یکصد و پنجاه سال که تقریباً پانزده دهه را شامل می‌شود (در بررسیهای تاریخی - اجتماعی یک دهه شامل ۱۰ سال + یکی، دو سال قبل و بعد از آن - و در حدود ۱۲ تا ۱۵ سال است) برخی از دهه‌ها، به دلایل مختلف سیاسی - اقتصادی - اجتماعی (به‌ویژه سیاسی) به لحاظ زایش و یا پرورش افراد برجسته و انسانهای تاریخ‌ساز و جریان‌برانگیز از جلوه و درخشش بیشتری برخوردارند از جمله دهه ۱۲۸۰ خورشیدی است با تولد بزرگانی چون شهریار، خالقی، صبا، رهی، قمر، پروین، حبیب، ادیب، بنان، نورعلی‌خان، پیرنیا، نکیسا، قوامی، عبادی، تاج، حسین پژمان، محمدتقی دانش‌پژوه و... که صد البته عامل مؤثر این جلوت و برجستگی بر اهل تحقیق پوشیده نیست و تحلیلگران و گام‌زنان کوچکها و برزن و روزنهای جامعه‌شناسی به روشنی بدانها وقوف و اشراف دارند و از آن جمله می‌توان دهه ۳۰ قرن حاضر را نام برد که با دهه ۸۰ قرن قبل نزدیکیها و مشابهات قابل توجهی دارد مثل رشد و بالندگی نوزادان هر دو دهه در یک حکومت و رژیم، اما شکوفایی و قوام‌یافتگی و پختگی‌هایشان در رژیم و حکومتی دیگر و تشابهات سیاسی - اجتماعی دیگری که چکیده کلام می‌شود: نسلی که جوانی و نوجوانی‌اش مصادف و مواجه با وقوع انقلاب و دگرگونی (نه قیام و نه شورش و نه خیزش و نه کودتا و...) و مصادف و تماس با این حادثه مهم عمده‌ترین اتفاق آن نسل محسوب می‌شود و... به هر حال پس از طرح این مقدمه بلند می‌خواهم به معرفی نسلی بپردازم

که نسل قبل از نسل نگارنده به شمار می‌آیند و همگی در شکل‌گیری و تربیت و تعلیم فکری و فرهنگی نسل ما تأثیر داشته و نخبگانش مثل همه عالمان و همه فرزندان، معلمان و مربیان نسلهای بعدی تا همیشه خواهند بود و بنده آنها را فرزندان و نوزادان جنگ جهانی دوم نامیده‌ام یعنی متولدین سالهای آخر قبل از دهه ۱۳۲۰ تا سالهای آخرین دهه ۲۰، نوزادان و کودکانی که در شروع جنگ شیرخواره بودند یا اینکه در سالهای جنگ به دنیا آمدند و یا اندکی پس از جنگ، فرزندان یا نواخواسته و نادانسته همراه و هم‌دوش با دلهره‌ها و اضطرابها و تلخیها و سختیها، دوران پرقهر و مهر جنگ را در صلب و پشت پدران و بطن و رحم مادران، نطفه‌ها بستند و شکل‌ها یافتند و متولد شدند و در گهواره‌های رنج و هراس خوابیده و از خواب پریده در خانه‌های لرزش و بیم و بر سفره‌های از نان خالی در صبوری و تسلیم نشسته و یا چهار دست و پای خزیده در کوچه‌های تنگدستی و تنگ‌دلی دوران فحطی و غلا قد کشیده، روزهایی که برنایان و سهی‌قدان نانهای سیاه خاک آره آرد را از دست کهن‌سالان و کمان‌قامتان می‌ربودند، قد کشیده و هنوز قامت و زانو به استقامت و تکاپو نرسیده در جنگ و تنگنای روزهای پر آشوب و پر آشفتگی سالهای ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ (با سی تیرش) و ۲۵ و ۲۸ مردادش) و... گرفتار و دربند شدند، دبستان نهاده و وائنهاده با درود بر مصدق و مرگ بر شاه فراری، سیاسی شدند و اما در دبیرستان سرود «جاوید شاه» و «شاهنشاه ما زنده باد» می‌خواندند و با سکوت به ۱۶ آذر می‌نگریستند و تا پای در مدخل دانشگاه نهادند انقلاب سفید و اصلاحات ارضی و هنوز به خروجی نارسیده قیام پانزده خرداد و روزهای خون و آتش و در نهایت سالهای عمری که نسل مزبور بیش از بیست سال و تقریباً سه دهه درگیر و در جدال و هم‌جوار با جنگ و قیام و کودتا و ننگ و خون و سرکوب و خستگی و دلزدگی و نومیدی بود و دهه چهارم را در اسارت تخریبی تجمل و تجدد و کافه و کاباره و فیلم‌فارسی و کازینو و المپیک پربهایوی آسیایی و جشنهای دو هزار و پانصد ساله و شروع هنر مدرن و شعر برهنه و مجسمه‌های بی‌لباس و سینمای بی‌پروا و بی‌احساس و معماریهای بی‌ریشه و اساس و... در یک کلام رفاه‌زدگی و مصرف‌گرایی و حس ابلهانه پولدار شدن از فروش نفت و به همه اینها اضافه کنید آغاز سیطره بی‌رحم ماشین و مدرنیته در کل جهان و ترکش‌هایش بر این نسل و جابه‌جایی چاه عمیق و قنات و هجوم کاکائو بر

عسل و نبات و پیروزی فاحش ادکلن بر گلاب را و... از نسل مزبور برخی که نمادند و رفتند یا در کوره گدازان غربت و سختیهای سازنده سرزمینهای بیگانه به آبدیدی خویش افزودند و یا در آتش جلوه‌ها و جذبه‌های کاذب سوختند و فسردند و برخی که ماندند و نرفتند... چه کردند و چگونه و به چه قیمت ماندند؟ بماناد.

فرزندان این نسل اتفاقاً همسن و سال با رادیو ایران هستند که در شهریور ۲۰ فرورشان جریحه‌دار شد و تهرانشان پل پیروزی، همراه با تمامی این خوف و خطرها رشد کرد و بالید و دید و سنجید و درین مسیر یا واداد و پذیرفت و یا برخاست و افراشت... حالا چه علیرضا مشایخی، چه محمدرضا شجریان چه ناصر فرهنگفر باشد چه حسن ناهید، محمدرضا لطفی یا محمد موسوی، اسدالله ملک یا مجتبی میرزاده، اقلیا پرتو یا ارفع اطرای، حسین منزوی یا بابک بیات چه فریدون شهبازیان و چه محمد سریر، ناصح‌پور یا حسن ریاحی، بیژن کامکار، صدیف یا گنجهای یا مهدی آذرسینا باشد.

علی پروین، پرویز قلیچ‌خانی باشد یا ناصر حجازی فرزند و زاده این دوران و از اهالی این نسل است و اما بی‌آزارترین و محبوب‌ترین مرد و هنرمند از مردان هنرمند این نسل ابوالقاسم داروغه کاظم یا همان کامران داروغه است که در همین هنگام و هنگامه نوشتن از او صدای سازش را می‌شنوم و جواب آوازش را وقتی که سیاووش آواز می‌خواند:

یاد ایامی که در گلشن فغانی داشتم... در کنار لاله و گل...

و گویا تمام قوافی این غزل کامران ادا می‌شود:

کامرانی داشتم... کامرانی داشتم، کامرانی، کامرانی...

و بر دوراهی قلپک که برایم همواره او آنجا ایستاده است بسا لبخندی تلخ و نگاهی که می‌توانی در آن مهر را ببایی هر چقدر که خواهی و یکرنگی را بنوشی به هر میزان که نیاز داری و در تکلمش نفس خسته از تنهاییهای تازه کنی و ریه‌ها را از عطر و هوای پاک بی‌گناهیهای سرشارش پر سازی و به یادش به اشک بنشینی در کنار همان جا که ایستاده بود و ایستاده است و بر سنگ سرد و ساده گورش سینه سایی که تنها نشان غیر صوتی اوست. کامران داروغه مهربان‌ترین و به‌راستی بی‌ادعترین هنرمند برنامه گلهبا با پنجه‌ای سرشار از حس و عاطفه (چه بر کمانچه چه در ویولن و چه بر تمبک) به شمار می‌آید که از او نوشتنی و گفتنی بسیار دارم و البته دو یادداشت مجزا که در فصلنامه آهنگ (شماره ۱ بهار ۸۴) و روزنامه همشهری (تیرماه ۸۴) نوشته‌ام، در این مجال شایسته است که قلم را به خود او سپارم تا خوانندگان عزیز با نوشته‌های صمیمی و باصفایش (بدون دخل و تصرف) آشنا شوند:

«... دیگر از اجراهای من برنامه‌ای بود در تلویزیون جام جم به نام هفت شهر عشق و بشنو از نی در رابطه با شعر و شاعری و ادبیات ایران بود که تهیه‌کننده و کارگردان آن آقای بهمن بوستان بودند و هنرمندانی چون استاد آقای حسن ناهید، استاد محمد موسوی، استاد زنده‌یاد آقای اکبر محسنی، استاد شجریان، استاد جلیل شهناز، استاد منصور نریمان، استاد ابراهیم سرخوش، استاد زنده‌یاد امیر ناصر افتخار، استاد رضا شفیعیان و بنده حقیر کامران داروغه در این برنامه به اتفاق دوستان هنرمندم اجرای ارکستری و تکنوازی داشتم.

بیشتر آثار من به‌صورت تکنوازی با کمانچه و اجراهای کنسرتی که دارم به مناسبت جشن هنر شیراز و یا برای دانشجویمان مقیم خارج از کشور و یا به مناسبت‌های «هفته ایران»، نوروز و روز تولد مولانا و امور خیریه تبلیغات برای ایران در اکثر کشورهای خارجی و ارائه دادن موسیقی ملل بود. و خیلی اجراهای دیگر در داخل کشورمان که الان حضور ذهنی ندارم. در حدود هفت تا هشت آهنگ ساختم که در بایگانی رادیو است و خودم ندارم، و مقاله‌ای به عنوان پایان‌نامه دانشگاه، به نام ریتم در زورخانه که هم در آرشیو دانشگاه است و هم پیش یکی از شاگردانم به نام آقای ایمان بشری. شاید تعجب کنید چرا خودم ندارم به خاطر اینکه من به علت سکت قلبی که به من عارض شد گفتم شاید زنده‌نمانم و بعضی از دوستان علاقه‌مند به ایشان مراجعه بفرمایند.

واقعاً جای تأسف است. من از دولت‌مردان جمهوری اسلامی تقاضا دارم بیشتر به فکر هنرمندان باشند و مکانی را درست بکنند به نام سندیکای هنرمندان که لااقل هفته‌ای یا ماهی یک بار عزیزان هنرمند جمع شوند و همدیگر را ببینند تا روحیه خوبی داشته باشند و از همه مهم‌تر چرا هنرمندان مملکت ایران یک بیمارستان ندارند. امیدوارم مسئولین هنری توجه به این امر داشته باشند، و من فکر می‌کنم تمام افتخارات و پایداری یک مملکت بستگی دارد به این سه اصل:

- ۱- ایمان و توکل به خدای تبارک و تعالی.
- ۲- عشق به وطن عزیزمان ایران.
- ۳- هنر و هنرمندان مملکت.

در تاریخ ۳ آبان ماه ۱۳۷۲ مصاحبه‌ای با انتخاب کامران داروغه در روزنامه اخبار توسط آقای رضا ناطری به عمل آمد که فقط یک نسخه از آن در دست من است ولی مصاحبه جالبی بود و قبلاً هم عرض کردم که بیشتر آثار به‌صورت تکنوازی کمانچه می‌باشد و نقد بررسی آن هم بستگی دارد به شنوندگان عزیز که ساز کمانچه مرا گوش بدهند و نظر بدهند خوب است یا بد...»